



از مکافات عمل غافل مشو

گندم از گندم بروید جو ز جو

مولوی

مکافات عمل

تبیین رابطه‌ی «عمل و پاداش» در مثنوی معنوی مولوی

دکتر ایرج شهبازی

چکیده

«عمل»، در کنار اعتقاد قلبی و اقرار زبانی، یکی از سه پایه‌ی دین‌ورزی را تشکیل می‌دهد و در واقع بدون آن، همه‌ی سلوک دینی و معنوی انسان مختل می‌شود. مولوی از جمله عارفان اندیشمندی است که در سرتاسر کتاب ارجمند خود، مثنوی معنوی، به مسئله‌ی «عمل» بسیار توجه کرده است. سخنان او در این باره آن قدر گسترده و ژرف است که طرح همه‌ی آن‌ها در حوصله‌ی یک مقاله‌ی مختصر نمی‌گنجد. از آن جا که بخش عظیمی از سخنان مولوی در مورد عمل، به پاداش عمل اختصاص دارد و او از زوایای مختلف این مسئله را بررسی کرده است، در مقاله‌ی حاضر مسئله‌ی «رابطه‌ی عمل و پاداش آن» را مرکز توجه قرار داده و کوشیده‌ایم سخنان او را در این زمینه گردآوری، دسته‌بندی و تحلیل کنیم.

به طور کلی می‌توان گفت که مولوی در مورد رابطه‌ی عمل و پاداش آن، مسائل زیر را مطرح کرده است: فناپذیری اعمال، بی‌پاسخ نماندن اعمال، یگانگی پاداش و عمل، پیوند رنج‌ها و قبض‌های روحی با کارهای ناپسند، حبط اعمال، کافی نبودن عمل برای دستیابی به حقیقت (ترکِ عمل) و عمل بلا عوض. پیش‌گفتار مقاله هم به بحثی آسیب‌شناسانه در مورد نگاه جامعه‌ی ما به مسئله‌ی عمل و پاداش اختصاص یافته و سه آسیب اساسی را در این زمینه معرفی کرده است: جداسازی عمل از

پاداش آن، اعتقاد به ملازمت ایمان و بدبختی در دنیا و بالأخره بی توجهی به فرهنگ کسب و کار.

واژگان کلیدی: عمل، پاداش (جزا، مکافات)، مولوی، مثنوی معنوی، اخلاق، معاد.

پیش‌گفتار

عمل یکی از وجوه مهم شخصیت انسان است و گاه انسان بودن او بستگی کامل به نوع و میزان عملش دارد. بدون عمل بخش عظیمی از اندیشه‌ها و روحیات انسان برای همیشه پوشیده و پنهان می‌ماند و چه بسا عمل تنها راه برای ورود به دنیای درون انسان‌هاست. اندیشه و باوری که در عمل تجلی نیابد، در واقع گویا اصلاً وجود ندارد. برای آگاهی یافتن بر اندیشه‌های دیگران راهی جز مشاهده و بررسی گفتارها و کردارهای آن‌ها وجود ندارد (مثنوی، ۱/ ۹-۱۱۳۷).

بین عمل از یک سو و اعتقادات و احساسات از سوی دیگر رابطه‌ای استوار وجود دارد؛ عمل از اعتقاد پدید می‌آید، ولی اعتقاد نیز بدون عمل نمی‌تواند ظهور پیدا کند (مثنوی، ۱/ ۳۲-۲۶۲۵). نقش عمل در این منحصر نیست که مجالی برای ظهور و بروز اعتقاد فراهم می‌آورد، نقش مهم‌تر آن این است که در عین حال محافظ و نگهبان اعتقاد هم هست. در این جا رابطه‌ی عمل و اعتقاد دقیقاً مانند رابطه‌ی پوست و مغز است؛ مغز بدون پوست به شدت آسیب‌پذیر می‌شود و به سرعت می‌پوسد و نابود می‌شود. پیوند شدید ایمان و عمل صالح در قرآن کریم به خوبی این مسئله را نشان می‌دهد!

درباره‌ی عمل موضوعات فراوان و گسترده‌ای را می‌توان مطرح کرد، مانند: رابطه‌ی

۱. در قرآن کریم بیش از پنجاه و پنج مرتبه ایمان و عمل صالح در کنار هم ذکر شده و ترکیب آن دو سبب رستگاری و پیروزی نهایی معرفی شده است.

ایمان و عمل، رابطه‌ی اندیشه و عمل، رابطه‌ی اراده و عمل، نقش انگیزه در شکل‌گیری عمل، روابط متقابل علم و عمل، حقیقت عمل، انواع عمل، اخلاص در عمل و مانند آن‌ها، اما در این مقاله ما فقط به مسئله‌ی «رابطه‌ی عمل و پاداش» می‌پردازیم و از وارد شدن به سایر مسائل پرهیز می‌کنیم و برای این که موضوع پژوهش باز هم محدودتر باشد، بحث خود را به مثنوی معنوی معطوف می‌کنیم و از ورود به سایر آثار مولوی خودداری می‌ورزیم و پیش از آن که وارد بحث اصلی خود شویم، با نگاهی آسیب‌شناسانه جامعه‌ی ایرانی را از این منظر بررسی می‌کنیم.

جامعه‌ی ما در طول تاریخ بلند خود همواره از آسیب‌هایی جدی ناشی از نتیجه مسئله‌ی عمل، رنج برده است. ایرانیان قرن‌هاست که گرفتار تنبلی و سستی شدیدی شده‌اند، به طوری که می‌توان گفت یکی از خطوط برجسته‌ی سیمای ایرانی در سده‌های گذشته همین بی‌عملی^۲ و بلکه عمل‌گریزی بوده است. شاید یک دلیل رشد بی‌رویه و مهارناپذیر هنر کلامی در کشور ما همین بی‌اعتنایی به کار و عمل

۱. استاد محمدرضا حکیمی باب سوم *الحیة* (۳۷۳/۱ - ۲۸۹) را به بحث عمل در آیات و روایات اختصاص داده و آیات و احادیث فراوانی درباره‌ی عمل را با نظم و ترتیب بسیار خوبی در کنار هم آورده‌اند. ایشان در صفحات ۷۳-۳۶۸ به جمع‌بندی مضامین و پیام‌های احادیث پرداخته و پانزده موضوع را از محتوای آیات و احادیث استخراج کرده‌اند که هر کدام از آن‌ها به تنهایی درخور بررسی هستند: (۱) اهمیت عمل، (۲) کیفیت عمل و نه کمیت آن، (۳) میانه‌روی در عمل، (۴) ترس زدایی اقدام به عمل، (۵) پاک‌سازی عمل، (۶) استمرار عمل، (۷) عمل و نه آرزو، (۸) عمل طریق معرفت، (۹) دعوت به عمل، (۱۰) انسان‌گروگان عمل، (۱۱) عمل ملاک ارزش‌گذاری انسان، (۱۲) انگیزه‌های عمل، (۱۳) برنامه‌ریزی و عاقبت‌اندیشی در عمل، (۱۴) بهره‌مندی نیکو از نیروهای انسانی و (۱۵) راه آن‌گاه عمل. نیز. رک. *میزان الحکمه*، ۱/ ۴۴-۷.

۲. نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس ملالت علما هم ز علم بی عمل است
(دیوان حافظ، ۱/ ۱۰۸)

باشد؛ آن‌ها که اندک کار می‌کنند، بسیار سخن می‌گویند و جامعه‌ای هم که از کار خلاق و عمل نیکو بی‌بهره باشد، بیش از اندازه‌ی لازم شعر می‌گوید و شعار می‌دهد. مردمان این دیار به جای آن که خود را گرفتار مسئولیت‌پذیری و عمل‌گرایی کنند، ترجیح می‌دهند که بر لب جویی بنشینند و گذر عمر^۱ را دست‌مایه‌ی توجیه همه‌ی کاهلی‌ها و مسئولیت‌گریزی‌های خود کنند. اگر هم در جامعه‌ی ما محدود افرادی هستند که اهل عمل‌اند، نوعاً کمیت کار را بر کیفیت آن ترجیح می‌دهند و به این ترتیب کار فراوان آن‌ها سود چندانی برای تعالی و پیشرفت جامعه ندارد^۲. به هر روی، این وضعیت ریشه در نگاه‌های نادرست مردمان کشور ما به موضوع عمل دارد و آسیب‌های آن را در سطوح مختلف زندگی فردی و اجتماعی ایرانیان می‌توان مشاهده کرد. در زیر به پاره‌ای از این آفت‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. **جداسازی عمل از پاداش آن:** درباره‌ی رابطه‌ی عمل و پاداش آن حداقل دو نگاه کلان وجود دارد: طبق یک نگاه بین عمل و پاداش آن هیچ رابطه‌ی مستقیمی وجود ندارد و عمل را فقط باید به خاطر پاداش آن انجام داد. به این ترتیب خود عمل هیچ اهمیت و ارزشی ندارد و تنها دلیل برای انجام دادن آن، دستیابی به پاداشی است که در قبال آن دریافت می‌شود. ناگفته معلوم است که با این نگاه، عمل از مرکز

۱. اشاره به شعر معروف حافظ:

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس

(دیوان حافظ، ۱/ ۵۴۰)

۲. در قرآن کریم نیز آفرینش مرگ و زندگی مقدمه‌ای است برای این که معلوم شود کدام یک از انسان‌ها بهتر و نیکوتر عمل می‌کنند (برای نمونه. رک. قرآن کریم، هود/۷؛ کهف/۷ و ملک/۲). به این ترتیب فراوانی عمل به تنهایی کافی نیست، بلکه مهم‌تر از آن نیکویی عمل است. بسیاری از انسان‌ها کار نیکو را نیکو انجام نمی‌دهند.

توجه انسان دور می‌شود و انسانِ بازرگان پیشه فقط برای دست یافتن به پاداش، به انجام عمل مبادرت می‌کند و به محض این که پاداش قطع شود، او نیز خود به خود دست از ادامه‌ی عمل بر می‌دارد؛ برای نمونه کودکی را در نظر بگیرید که برای دست‌یابی به جایزه درس می‌خواند، ورزش می‌کند و مسواک می‌زند. طبیعی است که در این صورت توجه او فقط به جایزه‌ای که پس از انجام این کارها نصیبش می‌شود، معطوف است و به ارزش‌های ذاتی این کارها هیچ توجهی ندارد و با منتفی شدن جایزه‌ها او هم دست از این کارها بر می‌دارد و خودش را از فواید آن‌ها محروم می‌کند. بنابراین، نگاه اول سه عیب مهم دارد: یکی این که ارزش ذاتی کارهای خوب را نادیده می‌انگارد، دوم این که پاداش عمل را به صورت امری نسبیه تعریف می‌کند و سوم این که با منتفی شدن پاداش، عمل نیز ترک می‌شود.

نگاه دوم بر آن است که کارهای خوب را نه برای پاداش آن‌ها، بلکه به دلیل ارزش‌های ذاتی آن‌ها باید انجام داد و پاداش کارها در درون آن‌هاست و به محض این که انسان کاری را شروع می‌کند، همزمان به پاداش آن هم دست می‌یابد. برای نمونه، در مثال‌های بالا چنان چه درس خواندن برای فهمیدن و دانا شدن و ورزش کردن و مسواک زدن برای دست‌یابی به تندرستی و نشاط انجام شوند، طبیعی است که به محض شروع آن‌ها می‌توان پاداش‌هایشان را به صورت نقد مشاهده کرد. طبق این نگاه پاداش عمل مناسبت تامی با عمل دارد، زیرا نقد است و از آن جدایی ناپذیر است و هیچ گاه به طمع دست‌یابی به پاداشی بیرونی عمل مورد بی‌توجهی قرار نمی‌گیرد^۱.

۱. برای بحث بیش‌تر در این باب، رک. نیایش، از دکتر علی شریعتی، صص ۴۰-۱۳۵؛ تفسیر المیزان از علامه‌ی طباطبایی، ۶/ ۷-۳۹۴؛ راه طی شده، از مهندس مهدی بازرگان، صص ۸۳-۱۷۹ و عدل الهی از استاد مرتضی مطهری، صص ۵۵-۲۳۷.

با این مقدمه، اکنون می‌گوییم که بسیاری از مبلغان دینی و آموزگاران دین‌داری در جامعه‌ی ما بین کارهای خوب/ بد و پاداش/ مجازات آن‌ها فاصله‌ای بسیار بزرگ می‌اندازند و طالبان معارف دینی را از آغاز دچار این اندیشه‌ی ناصواب می‌کنند که کارهای خوبی مانند دعا کردن، نماز خواندن، روزه گرفتن، احسان کردن، راست گفتن و نظایر آن‌ها به خودی خود هیچ ارزشی ندارند و طبیعتاً در زندگی ما دارای هیچ تأثیر مثبتی نیستند؛ لذا این قبیل کارها را فقط باید برای دستیابی به پاداش‌های اخروی که در بهشت می‌توان به آن‌ها دست یافت، انجام داد. برای نمونه ده بار سوره‌ی انعام را خواندن، سبب دستیابی به حور و قصور بهشتی می‌شود.

طبیعی است که در این صورت خود این عمل هیچ اهمیتی ندارد و فرد دیندار تمام توجهش را، طبق دستور، به انجام آن معطوف می‌کند و کم‌ترین توجهی به فهم معانی ژرف و معارف بلندی که در این سوره‌ی شریف وجود دارد، نمی‌کند و با قطع این پاداش دست از مطالعه‌ی آن برمی‌دارد. همان‌گونه که گفته شد، نسیه بودن پاداش عامل مهمی برای بی‌رغبتی افراد به انجام کارهای خوب است. انسان‌ها که سیلی نقد را بر حلوای نسیه ترجیح می‌دهند، طبیعتاً پاداش‌های بزرگ اخروی را فدای لذت‌های کوچک و بی‌ارزش، ولی نقد دنیایی می‌کنند. خیام به خوبی این مسئله را باز نموده است: (رباعیات خیام، ص ۸۱)

گویند کسان بهشت با حور خوش است من می‌گویم که آب انگور خوش است
این نقد بگیر و دست از آن نسیه آبدار کاواز دهل شنیدن از دور خوش است

۱. به قول امیر خسرو دهلوی دوزخ نقد از بهشت نسیه خوش‌تر است:

اگرچه سوخت مرا هجر خام و وعده‌ی رویت خوشم که دوزخ نقد از بهشت نسیه نیکوتر

۲. تعبیرهای «بهشت نسیه» و «بهشت نقد» در بسیاری از متون فارسی به کار رفته‌اند. بدون تردید

و شاعری دیگر هم به زیبایی به این موضوع مهم اشاره کرده است:
 من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود وعده‌ی فردای زاهد را چرا باور کنم؟^۱
 از آن جا که در جامعه‌ی ما زندگی پس از مرگ به طور خطی در امتداد زندگی
 دنیایی قرار دارد، بین دنیا و آخرت ورطه‌ای هولناک و پر ناشدنی پدید می‌آید و
 همین نگاه نادرست به رابطه‌ی دنیا و آخرت سبب می‌شود که امید افراد برای دست-
 یابی به پاداش‌های اعمال خود، بسیار سست و لرزان شود. حال آن که اگر قیامت را
 باطن دنیا بدانیم و آن را روی دیگر سکه‌ی زندگی به شمار آوریم، آن گاه معلوم
 می‌شود که پاداش‌های اعمال ما اکنون نیز با ما هستند و ما هیچ گاه از آن‌ها جدا

صائب تبریزی بیش از هر شاعر دیگری از این دو تعبیر بهره گرفته است. ناگفته نماند که در
 آثار منسوب به عطار نیشابوری، مانند *جوهر الذات و هیلاج نامه*، نیز اصطلاح «بهشت نقد» از
 بسامد چشم‌گیری برخوردار است. جالب این جاست که شاعران تعبیر «بهشت نسیه» را معمولاً
 از آن زاهدان دانسته‌اند؛ از این رو می‌توان چنین نگاهی را «نگاه زاهدانه به پاداش عمل» تلقی
 کرد. نظامی گنجوی نیز در *خسرو و شیرین (کلیات نظامی گنجوی)*، ج ۱، ص ۳۳۹ از «زاهد
 نسیه اندیش» سخن گفته است. برای نمونه‌های بیش‌تر به اشعار زیر توجه فرمایید:

بهشت نسیه‌اش می‌شد همین جا نقد بی زحمت به مذهب جمع اگر می‌کرد زاهد حسن مشرب را
 صائب تبریزی
 بهشت نسیه دارد مشتری بسیار چون زاهد به نقد امروز در دامان آن سرو روان پیچم
 صائب تبریزی
 از نسیه فیض نقد نبرده است هیچ کس بیدل تو می‌خور و دل زاهد کباب گیر
 بیدل دهلوی
 من که امروز از می و شاهد به تقدم در بهشت چشم چون زاهد چرا بر نسیه‌ی فردا نهم؟
 جامی
 من به نقد امروز با وصل بتانم در بهشت زاهد بیچاره دل در وعده‌ی فردا گرفت
 امیر خسرو دهلوی

۱. با وجود تلاش فراوان، نتوانستم نام سراینده‌ی این بیت را پیدا کنم.

نمی‌شویم. به هر حال این نگاه نادرست به رابطه‌ی دنیا و آخرت از یک سو و نگاه غلط به رابطه‌ی عمل و پاداش از سوی دیگر، یکی از مهم‌ترین عواملِ عمل‌گریزی و شیوع روحیه‌ی تنبلی و کاهلی در جامعه‌ی ما بوده است و بدون شک بخشی از عقب‌ماندگی‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ما ریشه در همین مسئله دارد و مادام که نگاه ما به این موضوع از بنیاد دگرگونی نیابد، به درمان بیماری تنبلی و بی‌عملی نمی‌توان امید بست.

مولوی از معدود افرادی است که در فرهنگ ما به درستی مسئله‌ی عمل و پاداش آن را کاویده و تعریف صحیحی از رابطه‌ی آن‌ها به دست داده است. سخنان عمیق مولوی در مورد جواب عمل را می‌توان درمانی برای این بیماری تاریخی در نظر گرفت. به نظر مولوی این یک قانون کلی است که عمل خوب پاداش خوب دارد و عمل بد پاداش بد و کسی که این نکته‌ی بدیهی و عمیق را دریابد، می‌فهمد که پاسخ کردارهایش لحظه به لحظه به او می‌رسد و بالاتر آن که با چنین دیدی نیازی به قیامت نیست و هم اکنون قیامت برای همه‌ی ما بر پا شده است. او این نکته‌ی مهم را چنین بیان می‌کند:

کی کژی کردی و کی کردی تو شر	که ندیدی لایقش در پی اثر؟
کی فرستادی دمی بر آسمان	نیکی‌ای کز پی نیامد مثل آن؟
چون مراقب باشی و بیدار، تو	هر دمی بینی جزای کار، تو
چون مراقب باشی و گیری رسن	حاجتت ناید قیامت آمدن
آن که رمزی را بداند او صحیح	حاجتش ناید که گویندش صریح
این بلا از کودنی آید تو را	که نکردی فهم نکته و رمزها
از بدی چون دل سیاه و تیره شد	فهم کن این جا نشاید خیره شد
ورنه خود تیری شود آن تیرگی	در رسد در تو جزای خیرگی

ور نیاید تیر از بخشایش است نه پی نادیدن آرایش است
هین مراقب باش گر دل بایدت کز پی هر فعل چیزی زایدت

(مثنوی، ۴ / ۶۷ - ۲۴۵۱)

اگر انسان عمیقاً باور پیدا کند که «از پی هر فعل چیزی می‌زاید»، بدیهی است که برای اعمال خود حسابی جداگانه باز می‌کند و چون می‌داند که هر عملی اثری حقیقی و فوری در زندگی او دارد، می‌کوشد تا عملی نابه‌جا و نسنجیده انجام ندهد. قانون مهم «دنیا مزرعه‌ی آخرت است»، با توجه به نگاهی که مولوی به رابطه‌ی دنیا و آخرت دارد، به آن معناست که در همین دنیا هم ما محصولاتی را که کاشته‌ایم برداشت می‌کنیم؛ چراکه قیامت باطن دنیاست و ما هم اکنون نیز در متن آخرت به سر می‌بریم:

سایه‌ی حق بر سر بنده بود عاقبت جوینده یابنده بود
گفت پیغمبر که چون کوبی دری عاقبت زان در برون آید سری
چون نشینی بر سر کوی کسی عاقبت بینی تو هم روی کسی
چون ز چاهی می‌کنی هر روز خاک عاقبت اندر رسی در آب پاک
جمله دانند این اگر تو نگروی هر چه می‌کاریش، روزی بر روی

(مثنوی، ۳ / ۱۵ - ۴۷۱۱)

در صفحات بعدی بازهم در این باره بحث می‌کنیم.

۱. اعتقاد به ملازمت ایمان و بدبختی در دنیا: یکی دیگر از آسیب‌های جدی

اندیشه‌های اسلامی در جامعه‌ی ما، نگاه نادرستی است که به مسئله‌ی رفاه و آسایش مؤمنان وجود دارد. یکی از بیت‌الغزل‌های تبلیغات دینی ما این است که دنیا با مؤمنان سر ناسازگاری دارد و بلکه خود خدا هم برای مؤمنان در این دنیا عذاب‌ها و رنج‌های اجتناب‌ناپذیری را تدارک دیده است و به این ترتیب هر که بخواهد گام در راه ایمان

بگذارد، باید خود را برای انواع ناکامی‌ها و رنج‌ها آماده سازد. این قانون که در قالب جملات معروفی مانند «الْبَلَاءُ لِلْوَالِيَاءِ» و «هر که در این بزم مقرب‌تر است / جام بلا بیش‌ترش می‌دهند»^۱، بیان می‌شود، عمیقاً در ذهن و اندیشه‌ی مؤمنان ریشه دوانیده است و خود به خود آن‌ها را آماده‌ی یک زندگی آکنده از رنج و تهی از آسایش می‌سازد.

چنین تلقی‌ای از ایمان و دنیا و خدا سبب می‌شود که انسان به نتیجه‌ی کارهای خوب و اعمال صالح خود بی‌اعتماد شود و با وجود همه‌ی خیرخواهی‌ها و نیکوکاری‌هایش، هر لحظه چشم انتظار رنج‌های ناخوانده و دردهای نامنتظر باشد و این درست خلاف سنت‌های الهی و قوانین حاکم بر هستی است.

اگر ایمان یعنی پالودن جان و تن از همه‌ی بدی‌ها و آراستن خود به همه‌ی خوبی‌هاست، چرا شخص مؤمن با وجود این همه رفتارهای عاقلانه و حقیقت‌جویانه باید از زندگی همراه با آرامش و آسایش برخوردار نباشد. به نظر می‌رسد که قرآن کریم هم این نظریه را قبول ندارد و به نظر این کتاب شریف تلاش و کوشش خالصانه‌ی مؤمنان و مجاهدان حتماً برکت‌های آسمانی و زمینی را بر آنان فرود می‌آورد: «اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین بر ایشان می‌گشودیم...» (قرآن کریم، سوره‌ی اعراف / آیه‌ی ۹۶) و پرهیزگاری سبب دستیابی به نیروی تشخیص (سوره‌ی انفال / آیه‌ی ۲۹)، روزی گرفتن از جایی که گمان نمی‌رود و راه بیرون رفتن از مشکلات (سوره‌ی طلاق / آیه‌ی ۲) دانسته شده

۱. حدیث «اشد الناس بلاءً الأنبياء، ثم الأمثل فالأمثل» نیز در این زمینه معروف است و به شکل‌های مختلف در متون صوفیه آمده است. رک. شرح تعرف، ص ۱۳۷۵ و ۱۴۴۴، اسرار التوحید، ۴ / ۱، طبقات الشافعیه‌ی سبکی، ۳۵۷ / ۶. اگرچه سبکی در سند این حدیث شک کرده است، اما در کتب صوفیه شهرت فراوان دارد (به نقل از تعلیقات اسرار التوحید، ۲ / ۷۶۲).

است و این همه درست خلاف طرز تفکری است که در جامعه‌ی ما وجود دارد. نگاه درست به این مسئله سبب می‌شود که مؤمنان به نتایج تلاش‌ها و مجاهدت‌های خود در همین دنیا اعتماد داشته باشند و با آرامش وطمأنینه کارهای نیکو را انجام دهند و اخلاق نیکو را در خود ژرفا بخشند، اما تصور نادرست از این مسئله باعث می‌شود که به قول برتراند راسل (به نقل از استاد مرتضی مطهری در *علل گرایش به مادیگری*، صص ۱۹-۲۱۸)، مؤمنان برای خوش‌بختی در آخرت به ناچار بدبختی دنیا را تحمل کنند و در صورت خوش‌بختی در دنیا، در آخرت بدبخت شوند و به این ترتیب ایمان همواره همراه با نوعی احساس بدبختی باشد. مولوی برای تصحیح این نظریه‌ی نادرست نیز سخنان بسیار جدی‌ای دارد و در بخش «جواب عمل» در این باره بیش‌تر بحث می‌کنیم.

۲. بی‌توجهی به فرهنگ کار: با توجه به دو موضوع یاد شده در بالا و نیز به دلایلی که در زیر به آن‌ها اشاره می‌کنیم، در جامعه‌ی ما همواره به مسئله‌ی کار و کسب بی‌توجهی شده است و مادام که بنیان‌های نظری این مسئله که تا اعماق ذهن و جان ایرانیان ریشه دوانیده است، تصحیح نشود به هیچ روی نمی‌توان به نهادینه شدن فرهنگ کار در جامعه‌ی ما امید بست.

سال‌هاست که دولت‌مردان می‌کوشند با ایجاد فرصت‌های شغلی فراوان در کشور، بیکاری را از بین ببرند، اما تا وقتی که مردم کشور ما نگاه درستی به مسئله‌ی کار و درآمدزایی نداشته باشند، حتی اگر چند برابر ظرفیت لازم فرصت‌های شغلی آفریده شود، باز هم وضعیت ما به همین منوال خواهد بود.^۱ به نظر می‌رسد که مهم‌ترین عواملی که سبب تنبلی تاریخی و کاهلی همگانی ملت ما شده‌اند، عبارت‌اند از (۱) جبرگرایی، (۲) تفسیر نادرست از مسائلی مانند تسلیم، توکل، رضا، زهد، تولید

۱. این بحث را وامدار دوست اندیشمندم جناب آقای محمود مشفق، استاد محترم جمعیت‌شناسی، هستم.

ثروت، دنیا، قناعت^۱ و مانند آن‌ها، ۳) آموزه‌های نادرست صوفیان در مورد ترجیح فقر بر توانگری، ۴) وجود اماکن عام‌المنفعه‌ای مانند خانقاه‌ها، سفره‌خانه‌ها و جز آن‌ها، ۵) تحلیل اشتباه از تلاش‌ها و برنامه‌های شکست‌خورده، ۶) برداشت‌های نادرست از زندگی آمیخته با سادگی و فقر پیامبران و امامان، ۷) تبیین نادرست رابطه‌ی دنیا و آخرت و تصور اشتباه نسبت به زندگی پس از مرگ، ۸) استفاده‌ی نادرست از اوقاف، نذورات و فتوحات، ۹) سوء استفاده کردن از مهربان و روزی‌رسان بودن خدا، ۱۰) علاقه به راه‌های میان بر، زود بازده و آسان^۲.

به نظر من تا این مبانی فکری و اعتقادی به طور درست تبیین و تفسیر نشوند و مادام که آحاد مردم در ژرفای جان خود نگاهی درست به این مسائل نیابند، مسئله‌ی بیکاری در جامعه‌ی ما حل نخواهد شد. گفته شده است ایرانیان از تنبل‌ترین انسان‌های دنیا هستند. هم‌چنین، طبق برخی از گزارش‌ها کار مفید کارمندان ایرانی کم‌تر از نیم ساعت در روز است^۳ و طبق پایگاه اطلاع‌رسانی مرکز آمار ایران^۴ «شاغل کسی است

۱. برای بحثی مفصل در این باره. رک. تفرج صنع، از دکتر عبدالکریم سروش، مقاله‌ی «صناعت و قناعت»، صص ۳۲۷-۲۷۴.

۲. خواننده‌ی گرامی توجه داشته باشد که در اینجا فقط به مسائلی اشاره شده است که ریشه در فرهنگ دینی و عرفانی ما دارند و طبیعتاً از وارد شدن به مباحث اجتماعی و سیاسی و اقتصادی معاصر پرهیز شده است. برای بحث بیش‌تر در این باره. رک. مقاله‌ی کار در اسلام، از مهندس مهدی بازرگان.

۳. برای عنوان نمونه. رک. روزنامه‌ی ایران، ۱۳۸۶/۶/۱۷. البته در منابع دیگر آمارهایی مخالف این وجود دارد و برای من در این لحظه امکان تحقیق در صحت و سقم این اخبار وجود ندارد.

۴. به نقل از پایگاه اطلاع‌رسانی مرکز آمار ایران: amar.sci.org.ir

که یک ساعت در هفته کار کند!»!

یک روز در کلاسی که همه‌ی دانشجویان آن غیر ایرانی بودند، از آن‌ها خواستم که در مورد فرهنگ ایرانی صحبت کنند و برخی از آن‌ها می‌گفتند: «ایرانی‌ها تنها مردمانی هستند که هر روز بعد از ظهر دو سه ساعت می‌خوابند و نگران وضعیت خود در دنیا نیستند!» نگارنده بی آن که بخواهد به طور افراطی از غرق شدن در کار و فراموش کردن سایر شئون حیات فردی و جمعی انسان دفاع کند، جداً معتقد است که جامعه‌ی ما از بی‌عملی و بی‌کاری آسیب‌های فراوان دیده است و اگر می‌خواهد در دنیای جدید جایگاهی در خور داشته باشد، باید بسیار پرکارتر و کوشاتر از این باشد که هست.

مولوی، هم از نظر فکری و هم به طور عملی، برای حل این مشکل راه‌حل‌های خوبی را فراروی ما قرار می‌دهد. او در بسیاری از جاهای مثنوی در مورد این مسائل بحث می‌کند و می‌کوشد تفسیری درست از آن‌ها به دست بدهد، به طوری که با تلاش و کوشش انسان منافاتی نداشته باشند^۱. مولوی همواره یاران خود را به کسب و کار تشویق می‌کرد و آن‌ها را از پخته‌خواری و تنبلی بر حذر می‌داشت. به قول استاد بدیع‌الزمان فروزانفر:

«بر خلاف غالب صوفیان هنگامه‌جوی که از گدایی یا از نذور و فتوح مریدان و اغنیا یا از اوقاف خانقاه‌ها امرار معاش می‌نمودند و مریدان خود را نیز در همین راه، که عاقبت به تن‌پروری و بیکاری می‌کشید، سیر می‌دادند، مولانا همواره یاران را به کسب و

۱. برای مثال، رک. تفسیر او از دنیا و ثروت در دفتر اول مثنوی معنوی، ابیات ۹۳۸ به بعد و

سخنان او در مورد ترجیح جهد بر توکل در داستان شیر و نخجیران.

کار می‌خواند و بیکاران و سایه‌نشینان را سخت بی‌قدر و منزلت می‌شمرد و می‌گفت: «الله الله که جمیع اولیا در توقع و سؤالی را جهت ذلّ نفس و قهر مرید گشاده کرده بودند و رفع قنذیل و حمل زنبیل را روا داشته و از مردم منعم بر موجب «وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»، زکات و صدقه و هدیه و هبه قبول می‌کردند، ما از [آن] در سؤال بر یاران خود بسته‌ایم و اشارت رسول را به جای آورده که «إِسْتَعْفَفَ عَنِ السُّؤَالِ مَا اسْتَطَعْتُ»، تا هر یکی به کدّ یمین و عرق جبین خود، إما به کسب، إما به کتابت، مشغول باشند و هر که از یاران ما این طریقت نوزد، پولی نیرزد» و خود او نیز از وجوه فتوی و حق-تدریس زندگانی می‌کرد و ابداً خویش را آلوده‌ی منت کسان نمی‌فرمود» (رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی، ص ۱۴۵). به همین دلیل بیش‌تر یاران و مریدان او از پیشه‌وران و کارگرانی مانند خیاطان، بقالان، بزازان و امثال آنها بودند (همان، ص ۱۴۴).

پس از این مقدمه‌ی نسبتاً مفصل به تبیین سخنان مولوی در مورد عمل و پاداش می‌پردازیم.

جواب عمل

بخش عظیمی از سخنان مولوی در مورد عمل، به پاداش^۱ عمل اختصاص دارد و او از زوایای مختلف این مسئله را بررسی می‌کند. به طور کلی می‌توان گفت که سخنان مولوی در این مورد شامل بخش‌های زیر است: فناپذیری اعمال، بی‌پاسخ نماندن

۱. واژه‌های پاداش، جزا، جواب، پاسخ، ثواب، مکافات و مانند آنها را در این جا در معانی‌ای

نزدیک به هم، در مورد پاداش و مجازات یک‌سان به کار می‌بریم.

اعمال، یگانگی پاداش و عمل، پیوند رنج‌ها و قبض‌های روحی با کارهای ناپسند، حبس اعمال، کافی نبودن عمل برای دست‌یابی به حقیقت (ترک عمل) و عمل بلا عوض. در زیر به طور خلاصه هر یک از موارد بالا را توضیح می‌دهیم:

۱- فنا ناپذیری عمل

کارهای انسان، هر قدر هم که کوچک و ناچیز باشند، به محض انجام یافتن به حقایقی جاودانه و فناپذیر تبدیل می‌شوند و هیچ‌گاه از بین نمی‌روند. همه‌ی اعمال ما در صحیفه‌ی نفس ما نقش‌هایی جاودانی می‌پذیرند و با وجود این که ما ظاهراً آن‌ها را فراموش می‌کنیم، به طور کامل ذخیره می‌شوند و در صورت لزوم نه تنها قابل «به یاد آوردن» که قابل «باز زیستن» هم هستند. این موضوع مهم نه تنها از طریق استدلال‌های فلسفی و عرفانی، بلکه از راه مشاهدات علمی جدید هم اثبات شده است.

برای نمونه، دکتر وایلدِر پنیلِد، جراح مغز، با قرار دادن سوزن الکتریکی بر قسمت‌های مختلف مغز بیماران خود، متوجه شد که «رویدادهای گذشته در مغز نه تنها جزء به جزء با تصویر و صدا ضبط می‌شوند، بلکه احساس مربوط به آن رویداد نیز ضبط می‌گردد. یک رویداد و احساس مربوط به آن در یک جا ضبط و به طرز ناگشودنی در هم قفل می‌شوند، بدان گونه که بعداً یکی را بدون دیگری نمی‌توان برانگیخت ... بیمار همان هیجانی را که در موقعیت اصلی تجربه کرده بود، دوباره احساس می‌کند و آگاهانه می‌تواند تعبیری را که درست یا غلط از آن موقعیت داشت، دوباره به یاد بیاورد.

بنابراین، در مغز انسان خاطره‌هایی که در اثر تحریک به یاد می‌آیند، فقط پدیده‌های تصویری یا صوتی مانند یک تصویر یا نوار صوتی از رویدادهای گذشته نیستند، بلکه این خاطره تولید مجددی است از آنچه بیمار در موقعیت اصلی دید و شنید و

احساس کرد و فهمید ... مغز مانند یک ضبط صوت عالی کار می‌کند، همه چیز را و هر تجربه‌ی زندگی را از لحظه‌ی تولد و حتی احتمالاً پیش از خروج از شکم مادر ضبط می‌کند^۱ (تامس. آ. هریس، وضعیت آخر، صص ۱۷-۱۴).

فهم این نکته که هیچ یک از اعمال ریز و درشت ما نابود نمی‌شوند و همه‌ی آن‌ها همیشه با ما هستند، سبب می‌شود که نسبت به اعمال خود بسیار حساس باشیم و برای هر کار کوچک و بی‌اهمیتی هم نهایت دقت را به خرج دهیم تا از درستی آن اطمینان حاصل کنیم؛ چراکه عملی که تولید شد، دیگر از بین نمی‌رود و تا پایان زندگی ما از ما جدا نمی‌شود.

مولوی نیز چنین باوری دارد و اعمال آدمی را تنها یار جدانشدنی او می‌داند. همه‌ی همراهان آدمی از قبیل دارایی‌ها و دوستان و خانواده، بالأخره روزی او را تنها می‌گذارند، ولی اعمال او مانند یاری وفادار همیشه همراه او هستند:

در زمانه مر تو را سه هم‌رهنند آن یکی وافی و این دو غدرمنند
آن یکی یاران و دیگر رخت و مال وان سوم وافی است، آن حُسنُ الْفِعَال

۱. خاطره‌ای از استاد عزیزم، دکتر لطف‌الله یارمحمدی، استاد زبان‌شناسی دانشگاه شیراز، به یاد دارم که کاملاً این نکته را تأیید می‌کند (سال ۱۳۷۶، دانشگاه شیراز). طبق گفته‌ی ایشان فرزند یکی از دوستانشان بر اثر ضربه‌ای دچار فراموشی می‌شود و پس از آن که با تلاش‌های فراوان پزشکان حافظه‌ی خود را باز می‌یابد، به ترکی سخن می‌گوید، بدون این که قبلاً حتی یک کلمه‌ی ترکی آموخته باشد و پس از مدت‌ها بررسی و تحقیق معلوم می‌شود که این کودک اولین روزهای زندگی‌اش را در محیطی ترک زبان گذرانده است و بی آن که به ترکی سخن بگوید، از آن جا به محیطی فارس زبان رفته و زبان فارسی را آموخته است. این خاطره به خوبی نشان می‌دهد که هیچ چیز در وجود انسان نابود نمی‌شود و نکته‌ی دیگری که از این داستان می‌توان آموخت این است که بر خلاف یافته‌های پنفیلد که بر آگاهانه و عمدی بودن رویدادهای ذخیره شده تأکید می‌کند، حتی اطلاعات و تجربه‌های ناخواسته و ناآگاهانه نیز در وجود انسان ثبت و ضبط می‌شوند.

مال ناید با تو بیرون از قُصور
چون تو را روز اجل آید به پیش
تا بدین جا بیش همره نیستم
فعل تو، وافی است زو کن مُلْتَحَد
پس پیمبر گفت: بهر این طریق
گر بود نیکو، ابد یارت شود
این عمل وین کسب در راه سداد
یار آید، لیک آید تا به گور
یار گوید از زبان حال خویش
بر سر گورت زمانی بیستم
که در آید با تو در قعر لَحَد
با وفاتر از عمل، نبود رفیق
ور بود بد، در لحد مارت شود
کی توان کرد این پدر بی اوستاد؟

(مثنوی، ۵/۱۰۵۳-۱۰۴۴)

اعمال انسان از اعراض اند و ظاهراً نابود می‌شوند، ولی آثار آن‌ها بر لوح نفس و در جهان هستی برجای می‌ماند. در واقع هر عملی، هر قدر هم ناچیز، اثری در جان انسان باقی می‌گذارد و همین آثارند که به تدریج شخصیت حقیقی و منش واقعی او را می‌سازند و جان او را تشکیل می‌دهند:

این صلوات و این جهاد و این صیام
هم نماند، جان بماند نیک‌نام

(مثنوی، ۵/۲۴۹)

گر نبودی مر عَرَض را نقل و حشر
فعل بودی باطل و اقوال، فُشَر
این عرض‌ها نقل شد لونی دگر
حشر هر فانی بود کِوَنی دگر
نقل هر چیزی بود هم لایقش
لایق گله بود هم سایقش

(مثنوی، ۲/۹۶۲-۹۶۰)

برای آگاهی از بحثی زیبا و مفصل در مورد رابطه‌ی عرضِ عمل و جوهرِ جان،

رک. دفتر دوم مثنوی معنوی، از بیت ۹۴۵ تا بیت ۹۷۷.

با جمع‌بندی سخنان حکیمان متأله و عالمان جدید می‌توان گفت که اصل بقای

عمل را حداقل به سه شکل می‌توان تبیین کرد: ۱) ذخیره شدن اعمال در مغز، ۲) تشکیل شدن شخصیت از آثار اعمال و ۳) باقی ماندن آثار کارهای خوب و بد ما در جهان بیرون^۱. طبق نکته‌ی سوم، نه تنها اعمال ما در درون ما ذخیره می‌شوند و هیچ‌گاه از بین نمی‌روند، بلکه در جهان هم می‌مانند و نابود نمی‌شوند:

محسنان مُردند و احسان‌ها بماند	ای خنک آن را که این مرکب براند
ظالمان مردند و ماند آن ظلم‌ها	وای جانی کاو کند مکر و دها
گفت پیغمبر: خنک آن را که او	شد ز دنیا، ماند از او فعل نکو
مُرد محسن، لیک احسانش نمرد	نزد یزدان، دین و احسان نیست خرد
وای آن کاو مرد و عصیانش نمرد	تا نینداری به مرگ، او جان ببرد

(مثنوی، ۴/۱۲۰۵-۱۲۰۱)

۲- بی پاسخ نماندن اعمال انسان

از قانون‌های مهمی که درباره‌ی عمل باید بدان توجه داشت، این است که هیچ عملی هر قدر هم کوچک و غیر قابل توجه باشد، بدون پاسخ نمی‌ماند. مثال بسیار گویایی که مولوی در این باره آورده، سایه است که صبح ظاهراً از صاحب خود دور می‌شود، ولی همراه با تابش مستقیم خورشید در هنگام ظهر دوباره به سوی صاحبش برمی‌گردد. اعمال ما نیز گویی سایه‌های ما هستند و در طول حیات پر فراز و نشیبمان ظاهراً از ما دور می‌شوند، حال آن‌که هیچ‌گاه از ما جدا نشده‌اند و در موقع لازم آن‌ها را به خود می‌یابیم.

۱. برای توضیح بیش‌تر درباره‌ی اصل بقای عمل و شخصیت، رک. معاد از استاد مرتضی مطهری، صص ۳۵-۲۰۵ و راه طی شده از مهندس مهدی بازرگان، صص ۹-۲۳۱.

نکته‌ی مهم آن است که از منظر مولوی نظام عالم هستی دارای شعور است و در برابر گفتارها و کردارهای ما منفعل و بی‌تفاوت نیست، بلکه کاملاً مطابق با اعمال و نیات ما واکنش نشان می‌دهد. آن که در برابر کوه بایستد و سلام کند، سلام او به سوی خودش بازمی‌تابد و چنان‌چه کسی در برابر کوه ناسزایی بگوید، لاجرم ناسزا می‌شنود. حال ما در برابر دنیا دقیقاً این گونه است، امکان ندارد که کسی بد بیندیشد و بد عمل کند و پاسخ نیکو دریافت کند:

گرچه دیوار افکند سایه‌ی دراز باز گردد سوی او آن سایه باز
این جهان کوه است و فعلِ ما ندا سوی ما آید نداها را صدا

(مثنوی، ۱/ ۲۱۵-۲۱۲)

بهرِ مظلومان همی‌کنند چاه در چه افتادند و می‌گفتند آه
پوستینِ یوسفان بشکافتند آن چه می‌کردند یک یک یافتند

(مثنوی، ۳/ ۳۷-۳۹۶)

مولوی این را تقدیر الهی می‌داند که هر عملی تأثیر و جزایی مناسب با خود دارد؛ به عبارت دیگر قضا و قدر خداوند مقتضی این است که جزای کثری بدبختی باشد و پاداش راستی خوش‌بختی:

پس قلم بنوشت که هر کار را لایقِ آن هست تأثیر و جزا
کز روی، جَفَّ الْقَلَمُ کز آیدت راستی آری، سعادت زایدت
ظلم آری مدبری، جَفَّ الْقَلَمُ عدل آری برخوری، جَفَّ الْقَلَمُ
چون بدزد دست شد، جَفَّ الْقَلَمُ خورد باده مست شد، جَفَّ الْقَلَمُ

(مثنوی، ۵/ ۳۱۳۵-۳۱۳۲)

جفت کردیم این عمل را با اثر چون رسد جفتی، رسد جفتی دگر

(مثنوی، ۳/ ۲۸۷۲)

چون جزا سایه‌ست، ای قدّ تو خم! سایه‌ی تو کژ فتد در پیش، هم

(مثنوی، ۵/ ۱۸۳۳)

ای بُریده آن لب و حلق و دهان! که کند تُف سوی مه یا آسمان
تف به رویش باز گردد بی شکی تُف سوی گردون نباشد مسلکی
تا قیامت تُف بر او بارد ز رب هم چو نَبَت بر روان بُولَهَب

(مثنوی، ۶/ ۲۱۰۰-۲۰۹۸)

علاوه بر این‌ها اعمال و اندیشه‌های هر کس فقط و فقط به سوی خود او برمی‌گردند و کسی نمی‌تواند به جای او مسئولیت آن‌ها را بر عهده بگیرد. در دنیای مجازی انسان‌ها که رابطه‌ی بین عمل و پاداش رابطه‌ای قراردادی است و فریب بر آن حکومت می‌کند، می‌توان زد و در رفت و قیافه‌ی حق به جانب به خود گرفت، از خود سلب مسئولیت کرد و گناه خود را به گردن کسی دیگر انداخت. در فضای آلوده‌ی جامعه، فرد ستمگر می‌تواند بر جایگاه داور تکیه زند و یک طرفه فرد ستمدیده را به جرم ستمگری محاکمه و محکوم کند و از طریق تحریف اخبار و عوام‌فریبی و تزویر خطاهای خودش را توجیه کند یا این که با فرافکنی و برساختن دشمنان موهوم یا واقعی از زیر بار خطاهای خود شانه خالی کند، ولی در عالم واقع که بین عمل و پاداش رابطه‌ای تکوینی و اجتناب‌ناپذیر وجود دارد، چنین اموری ممکن نیست.

محال است که کسی در فصل کاشت خار مگیلان یا حنظل بکارد و با انواع تبلیغات و خبرسازی‌ها همه‌ی عالم را متقاعد کند که گندم کاشته است، ولی تردیدی نیست که در بهار که فصل رویدن و بالیدن است، رسوا خواهد شد. بسیاری از

انسان‌های غافل و بیدادگر، که به این قانون آفرینش بی توجه هستند، تنبلی و تزویر و بی برنامه‌گی و شلختگی و کینه می‌کارند و متوقع‌اند که پیشرفت و تکامل و تعالی و توفیق و صداقت برداشت کنند. کاش همه‌ی ما معنی این مصراع ساده‌ی مولوی را می‌فهمیدیم که: «گندم از گندم بروید، جو ز جو»:

جرم خود را چون نهی بر دیگران؟...	بر قضا کم نه بهانه ای جوان
مَی خورد عمر و بر احمد حدِ خَمَر؟!	خون کند زید و قصاص او به عَمَر؟!
جُنُبش از خور بین و از سایه مَبین	گِرِدِ خود برگرد و جُرمِ خود ببین
خصم را می‌داند آن میرِ بصیر	که نخواهد شد غلط پاداش میر
مزدِ روزِ تو نیامد شب به غیر	چون عسل خوردی نیامد تب به غیر
تو چه کاریدی که نامد رِیع کشت؟	در چه کردی جهد، کآن وا تو نگشت؟
هم چو فرزندت بگیرد دامنت ...	فعلِ تو که زاید از جان و تنت
قرض تو کردی ز که خواهی گِرو؟	چون بکاری جو، نروید غیر جو
هوش و گوشِ خود بدین پاداش ده	جُرمِ خود را بر کسی دیگر مَنه
با جزا و عدلِ حق کُن آشتی	جُرم بر خود نِه، که تو خود کاشتی

(مثنوی، ۶/۴۲۷-۴۱۴)

در خواب همه‌ی مردم یک‌سان و همانند می‌شوند، ولی پس از بیدار شدن اندیشه، احساسات و باورهای هر کس به سوی خود او بازمی‌گردد و ممکن نیست که یک آهنگر، نجار از خواب بیدار شود. در قیامت نیز همین طور است، همه‌ی باورها و اعمال هر کسی فقط و فقط به سوی خود او باز می‌گردد و امکان ندارد که کسی ظالم به خواب مرگ فرو رفته باشد و نیکوکار محشور شود:

آن همه اندیشه‌ی پیشان‌ها می‌شناسد از هدایت جان‌ها

پیشه و فرهنگِ تو آید به تو
 پیشه‌ی زرگر به آهنگر نشد
 پیشه‌ها و خُلُق‌ها هم چون جهیز
 پیشه‌ها و خُلُق‌ها از بعد خواب
 پیشه‌ها و اندیشه‌ها در وقت صبح
 چون کبوترهایِ پیک از شهرها
 تا در اسبابِ بگشاید به تو
 خویِ آن خوش‌خو به آن منکر نشد
 سویِ خصم آیند روزِ رستخیز
 واپس آید هم به خصم خود شتاب
 هم بدان جا شد که بود آن حُسن و قبح
 سوی شهر خویش آرد بهرها
 (مثنوی، ۱/ ۱۶۹۰-۱۶۸۴)

آن چنان‌که جان بپرد سویِ طین
 در کَفَش بنهند نامه‌ی بُخل و جود
 چون شود بیدار از خواب، او سحر
 گر ریاضت داده باشد خویِ خویش
 ور بُد او دی، خام و زشت و در ضلال
 ور بُد او دی پاک و باتقوی و دین
 هست ما را خواب و بیداریِ ما
 حشرِ اصغر، حشرِ اکبر را نمود
 لیک این نامه خیال است و نهان
 نامه بپرد تا یسار و تا یمین
 فسق و تقوی، آن‌چه دی خو کرده بود
 باز آید سویِ او آن خیر و شر
 وقت بیداری، همان آید به پیش
 چون عزا نامه سیه یابد شمال
 وقت بیداری بَرَد دُرِّ ثمین
 بر نشان مرگ و محشر، دو گوا
 مرگِ اصغر، مرگِ اکبر را زدود
 وان شود در حشرِ اکبر بس عیان
 (مثنوی، ۵/ ۱۷۸۹-۱۷۸۱)

پزشکی که از سلامت بیمار خود ناامید شده است، به او توصیه می‌کند که هر کاری که دوست دارد، انجام دهد و بیمار با دیدنِ گردنِ صاف و بی مویِ یک صوفی هوس می‌کند که به او پس گردنی بزند و چنین می‌کند و از صدای طراق آن لذت می‌برد. به نظر مولوی پزشک ما انسان‌ها نیز هوای نفسمان است و ما به توصیه‌ی او هرکاری دلمان می‌خواهد می‌کنیم و چون بیماریم، سیلی باره‌ایم و از آزار و اذیت هم

لذت می‌بریم، اما غافلیم که کردارهای ناصواب ما بی پاسخ نمی‌مانند:

خلق رنجور دق و بیچاره اند	وز خداع دیو سیلی‌باره‌اند
جمله در ایدای بی جرمان حریص	در قفای همدگر جویان نقیص
ای زنده بی گناهان را قفا!	در قفای خود نمی‌بینی جزا؟
ای هوا را طبّ خود پنداشته	بر ضعیفان، صفح را بگماشته
بر تو خندید آن که گفتت این دواست	اوست کادم را به گندم رهنماست
که خورید این دانه ای دو مُستعین!	بهر دارو تا تَکونا خالدین

(مثنوی، ۶/ ۱۳۴۲-۱۳۳۷)

سخنان مولوی در این باره زیاد است و به جای نقل آن‌ها خواننده‌ی گرامی را به خود مثنوی ارجاع می‌دهیم: مثنوی، ۶/ ۴۲۵-۴۱۴؛ ۱/ ۱۴۹۵-۱۴۹۴؛ ۴/ ۳۶۵۸-۳۶۵۷؛ ۲/ ۱۵۳-۱۵۲؛ ۴/ ۱۶۶-۱۶۵؛ ۶/ ۴۱۹؛ ۴/ ۲۴۶۷-۲۴۶۶؛ ۵/ ۳۹۷۷-۳۹۷۵

۳- یگانگی پاداش و عمل

یکی از اصول متین و استوار درباره‌ی پیوند عمل و پاداش آن، این است که جزای عمل همان خودِ عمل است؛ یعنی خودِ عمل به عنوان پاداش آن در نظر گرفته شود. این اصل از آیات فراوانی از قرآن کریم قابل استنباط است؛ برای مثال در قرآن کریم می‌خوانیم که:

جز آن چه می‌کردید، پاداشی نمی‌یابید (یس/ ۵۴، صافات/ ۳۹، جاثیه/ ۲۸، طور/ ۱۶ و

تحریم/ ۷) و «بچشید آن چه را که انجام می‌دادید» (عنکبوت/ ۵۵ و زمر/ ۲۴).

این قبیل آیات به صراحت بیان می‌دارند که در بهشت و جهنم نه پاداش اعمال که خود آن اعمال به آدمی می‌رسند و درست به همین دلیل است که در آن جا

هیچ گونه ستمی امکان‌پذیر نیست. در سوره‌ی زلزال (آیات ۷ و ۸) به صراحت می‌خوانیم که «هر که هم وزن ذره‌ای نیکی یا بدی کند، آن را خواهد دید». در این آیه، ضمیر «آن» به خود عمل بازمی‌گردد نه به نتیجه‌ی آن.

البته می‌دانیم که اعمال ما تأثیری گریزناپذیر در تشکیل شخصیت ما دارند و به قول حکیمان متأله علم و عمل انسان سازند و ما در طول روز با پندارها، گفتارها و کردارهایمان آن به آن در کار ساختن خویشیم. چنان‌چه اندیشه‌ها و گفتارها را نیز از مقوله‌ی عمل به حساب آوریم، آن گاه با اطمینان می‌توان گفت که انسان چیزی جز اعمال خویش نیست و این همان سخن ژرفی است که خداوند خطاب به حضرت نوح گفته است. در سوره‌ی هود/ ۴۷ می‌خوانیم که حضرت نوح در گرماگرم آن طوفان مهیب نگران جان پسر خود بود و خدا به او فرمود: «او از اهل تو نیست، او عملی ناشایسته است»، آری انسان چیزی نیست جز کارهایی که انجام می‌دهد و این اعمال آرام آرام منش و شخصیت او را می‌سازند:

فعلٍ تو که زاید از جان و تنت هم‌چو فرزندات بگیرد دامت

(مثنوی، ۶/ ۴۱۹)

۴- پیوند رنج‌ها و قبض‌های روحی با کارهای ناپسند

یکی از مسائلی که گاه ذهن آدمی را به خود مشغول می‌کند، این است که اگر مکافات هر عملی بلافاصله نمایان می‌شد، زندگی چه صورتی به خود می‌گرفت؛ یعنی چنان‌چه همزمان با انجام یک عمل ناپسند یا با فاصله‌ی اندکی پس از آن تغییری ظاهری در زندگی انسان پیدا شود، چه اتفاقی در زندگی ما رخ می‌دهد؟ در داستان پینوکیو می‌بینیم که بینی‌اش به محض دروغ گفتن دراز می‌شود و هم خودش

و هم دیگران او را می‌بینند و او ناچار برای بازگشتن به حال عادی و خلاصی یافتن از این رسوایی دست از دروغ بر می‌دارد و راست می‌گوید.^۱

داستان زیر چنین وضعیتی را به تصویر می‌کشد: «نقل است که جنید را در بصره مریدی بود. در خلوت مگر روزی اندیشه‌ی گناهی کرد. در آینه نگه کرد و روی خود سیاه دید. متحیر شد. هر حیلت که کرد، سودی نداشت. از شرم روی به کس ننمود، تا سه روز برآمد. پاره‌پاره آن سیاهی کم می‌شد. ناگاه یکی در بزد. گفت: «کی است؟» گفت: «نامه‌ای آورده‌ام از جنید». نامه برخواند. نبشته بود که چرا در حضرت عزت به ادب نباشی؟ که سه شبانه‌روز است، تا مرا گاژری می‌باید کرد، تا سیاهی رویت به سپیدی بدل شود (تذکرة الاولیاء، ص ۴۳۵)».

شدیدترین نوع این قبیل مجازات‌ها، مسخ شدن بر اثر خطا کردن است که در قرآن کریم برای گروهی از بنی اسرائیل که در روز شنبه مرتکب خطا شدند، اتفاق افتاد و آن‌ها بر اثر خطای خود به میمون مسخ شدند (قرآن کریم، سوره‌ی بقره / ۶۵). در مسخ کافکا هم می‌بینیم که قهرمان داستان به سوسک مسخ می‌شود.

شاید چنین حوادثی مانع ارتکاب گناهان از سوی ما شوند، ولی بدون تردید با ستار بودن خدا منافات دارند و نظم طبیعت را به هم می‌زنند؛ بنابراین حکمت بالغه‌ی الهی ایجاب می‌کند که مکافات اعمال بلافاصله بر ظاهر ما آشکار نشوند (قرآن کریم، سوره‌ی نحل / آیه‌ی ۶۱)، اما از سوی دیگر خدا برای این که ما به حال خود رها نشویم و نسبت به کارهای پسندیده یا ناپسندمان آگاه باشیم، نشانه‌هایی را برای ما

۱. در مجموعه‌ی تلویزیونی «افسانه‌ی جومونگ» نیز می‌بینیم که چهره‌ی امپراتور به سبب غفلت از وضعیت مردم و بر اثر خشم خدایان، برای چند روز سیاه می‌شود.

قرار می‌دهد که عبارت‌اند از: قبض‌های روحی، رنج‌ها، غصه‌ها و حوادث ناخوشایند. شاید این فلسفه به کلی برای انسان‌های امروزی بی‌معنا باشد، ولی به نظر افرادی از قبیل مولوی قبض‌های روحی، رنج‌ها و غصه‌ها نشانه‌هایی از خدا هستند که از کارهای زشت ما خبر می‌دهند. مولوی با تبیینی الهی از این مسئله، رنج‌ها و قبض‌ها را نشانه‌هایی از لطف بی‌پایان خدا می‌داند که هدف آن‌ها بیدار کردن ما از خواب غفلت و توجه دادن ما به خودسازی و تزکیه‌ی نفس است:

چون جفا آری فرستد گوشمال تا ز نقصان وارهی سوی کمال
چون تو وردی ترک کردی در روش بر تو قبضی آید از رنج و تیش
آن ادب کردن بود، یعنی مکن هیچ تحویلی از آن عهد کهن

(مثنوی، ۳ / ۳۵۰-۳۴۸)

سرّ بیخ هر درختی و خورش جملگی پیدا شود آن بر سرش
هر غمی کز وی تو دل آزرده‌ای از خمار می‌بود کآن خورده‌ای
لیک کی دانی که آن رنج خمار از کدامین می‌برآمد آشکار؟
این خمار، اشکوفه‌ی آن دانه است آن شناسد کاگه و فرزانه است

(مثنوی، ۵ / ۳۹۱۷-۳۹۱۴)

نه تنها غم‌ها و رنج‌ها و قبض‌های روحی ما ناشی از کارهای زشت ما هستند، بلکه حوادث ناگوار و اتفاقات ناخوشایندی هم که در زندگی ما رخ می‌دهند، ممکن است مستقیم یا غیر مستقیم نتیجه‌ی کارهای نادرست ما باشند و شگفت این جاست که در بسیاری از موارد بین این حوادث ناخوشایند و آن اعمال بد هیچ همانندی ظاهری وجود ندارد و پیوند برقرار کردن بین آن‌ها کار بسیار دشواری است، ولی با دقت و تأمل می‌توان این رابطه را یافت.

برای مثال ممکن است بین تصادف رانندگی و یک کار زشت رابطه‌ای وجود داشته باشد^۱ و یکی از وظایف انسان آن است که با تحلیلی درونی ریشه‌ی این قبیل حوادث را پیدا کند و درست به همین دلیل است که باید از متهم کردن تقدیر و بخت پرهیز کرد و خود را مسئول همه‌ی حوادث زندگی خود دانست:

جرم خود را چون نهی بر دیگران؟ ...	بر قضا کم نه بهانه‌ای جوان!
می خورد عمر و، بر احمد حدّ خَمَر؟!	خون کند زید و قصاص او به عَمَر؟!
جنبش از خو بین و از سایه مبین	گِردِ خود برگرد و جُرمِ خود ببین
خصم را می‌داند آن میرِ بصیر	که نخواهد شد غلط پاداش میر
مزد روزِ تو نیامد شب به غیر	چون عسل خوردی نیامد تب به غیر
تو چه کاریدی که نامد رِبعِ کشت؟	در چه کردی جهد، کآن و اتو نگشت؟
همچو فرزندت بگیرد دامنّت ...	فعلِ تو که زاید از جان و تنت
قرض تو کردی ز که خواهی گرو؟	چون بکاری جو، نروید غیرِ جو
هوش و گوشِ خود بدین پاداش ده	جُرمِ خود را بر کسی دیگر مَنه
با جزا و عدلِ حق کُن آشتی	جُرم بر خود نه که تو خود کاشتی
بد ز فعلِ خود شناس از بخت نی	رنج را باشد سبب بد کردنی
کلب را کهدانی و کاهل کند ...	آن نظر در بخت چشمِ احوال کند
متهم کم کین جزای عدل را	متهم کن نفسِ خود را ای فتی
که «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ أُبْرَةٍ يَرَهُ»	توبه کن مردانه سر آور به ره

۱. نیز. رک. لوح فشرده‌ی سروش سخن، تفسیر دفتر ششم مثنوی، جلسه‌ی ششم.

۲. قرآن کریم، زلزال/ ۷ و ۸. مولوی برای کامل کردن وزن مصراع، حرفی بر آغاز کلمه‌ی «مقال» افزوده است.

(مثنوی، ۶ / ۴۳۱-۴۱۳)

ای دریـده پوسـتین یوسـفان گر بدرَد گرگت آن از خویش دان
زان که می بافی همه ساله پیوش زان که می کاری همه ساله بنوش
فعل توست این غصّه‌های دم به دم این بود معنی قَدْجَفَّ الْقَلَم
که نگرده سنّت ما از رشّد نیک را نیکی بود، بد راست بد

(مثنوی، ۵ / ۳۱۸۳-۳۱۸۰)

نکته‌ی بسیار مهمی که در این جا باید به آن توجه کرد، این است که غالباً بین اصل و اثر هیچ شباهتی وجود ندارد و نمی‌توان از اصل به اثر و بالعکس راه برد. برای نمونه دانه و درخت، نان و نطفه، نطفه و انسان، آتش و جن، خاک و تن انسان، بخار و ابر، عیسی و جبرئیل، تاک و انگور را در نظر بگیرید که با وجود آن که یکی از آنها اصل دیگری است، ولی بین آنها همانندی ظاهری وجود ندارد؛ مثلاً ممکن است که پنجر شدن ماشین به سبب آزدن شخصی بینوا اتفاق بدهد، یا بیمار شدن بر اثر دروغ گفتن رخ بدهد. درست به همین دلیل است که بین اعمال انسان و آثار زشت آنها شباهت آشکاری وجود ندارد و ریشه‌یابی غم‌ها و رنج‌ها و حوادث ناگوار زندگی دشوار است، به طوری که هر کسی قادر نیست که رابطه‌ی بین آن دو را به خوبی دریابد:

نیست مانند هیولا با اثر دانه کی مانده آمد با شجر؟
هیچ اصلی نیست مانند اثر پس ندانی اصل رنج و درد سر

(مثنوی، ۵ / ۳۹۷۹ و ۳۹۸۵)

بنابراین تردیدی نیست که هر رنجی نتیجه‌ی لغزشی و هر اندوهی ناشی از جرمی است، ولی فقط انسان‌های آگاه و بصیری که مولوی (مثنوی، ۱ / ۱۵۷) آنها را «حکیمان خارجین» می‌خواند و دانش انسان‌شناسی و تأیید الهی را با هم جمع دارند، می‌توانند

ریشه‌های حقیقی رنج‌ها و غصه‌های ما را شناسایی کنند و به درمان آن‌ها بکوشند:

هر غمی کز وی تو دل آزرده‌ای از خمارِ می بُود کان خورده‌ای
لیک کی دانی که آن رنجِ خمار از کدامین می برآمد آشکار؟
این خمار، اشکوفه‌ی آن دانه است آن شناسد کاگه و فرزانه است

(مثنوی، ۵/۳۹۱۷-۳۹۱۵)

چنان‌چه آدمی این نشانه‌ها و پیام‌ها را جدی بگیرد و اعمال زشت خود را اصلاح کند، آن قبض‌ها و رنج‌ها از بین می‌روند، و گرنه رنج‌های معقول و قبض‌های روحی مانند زنجیرهایی استوار دست و پای آدمی را می‌بندند و شکل محسوس به خود می‌گیرند؛ به دیگر سخن بی‌توجهی به قبض‌های روحی و رنج‌های گوناگون به گرفتاری‌های بیرونی آدمی منجر می‌شوند:

... پیش از آن کاین قبض، زنجیری شود این که دل‌گیری است پاگیری شود
رنج معقولت شود محسوس و فاش تا نگیری این اشارت را به لاش
در معاصی قبض‌ها دل‌گیر شد قبض‌ها بعد از اجل، زنجیر شد ...
دزد چون مال کسان را می‌برد قبض و دل‌تنگی دلش را می‌خلد
او همی گوید عجب این قبض چیست؟ قبض آن مظلوم کز شرت گریست
چون بدین قبض التفاتی کم کند باد اصرار آتشش را دم کند،
قبض دل قبض عوان شد لاجرم گشت محسوس آن معانی زد علم
غصه‌ها زندان شده ست و چار میخ غصه بیخ است و بروید شاخ بیخ
بیخ پنهان بود هم شد آشکار قبض و بسط اندرون بیخی شمار
چون که بیخ بد بُود زودش بزن تا نروید زشت خاری در چمن
قبض دیدی چاره‌ی آن قبض کن زان که سرها جمله می‌روید ز بُن

بسط دیدی بسط خود را آب ده چون بر آید میوه با اصحاب ده

(مثنوی، ۳/۳۶۳-۳۵۱)

نیز. رک. مثنوی، ۴ / ۶۷ - ۲۴۵۸ و ۳/۵۷-۳۴۴۴.

۵- حَبْطِ عَمَل

حبط تعبیری قرآنی است به معنای نابود شدن و از بین رفتن و منظور از حبط عمل این است که بر اثر یک عمل، آثار نیکوی سایر اعمال آدمی از بین برود. برای نمونه کشاورزی که آگاهانه یا از ناآگاهی آتش در خرمن گندم خود می‌زند، طبیعی است که نتیجه‌ی همه‌ی زحمات خود را در فصول کاشت، داشت و برداشت بر باد می‌دهد؛ از این رو کار نیکو کردن و آن را به نیکویی به پایان رساندن بخشی اندک از وظیفه‌ی آدمی است و تازه در این هنگام است که وظیفه‌ی اصلی او که محافظت از آثار و نتایج نیکوی آن است، شروع می‌شود:

شرط «مَنْ جَا بِالْحَسَنِ» نه کردن است این حسن را سوی حضرت بردن است

(مثنوی، ۲/۹۴۴)

در واقع عمل نیکو مانند گلی است که پس از به دست آوردن آن باید تمام تلاش خود را برای محافظت آن از پژمردگی به کار گرفت. سالک از یک سو باید پیوسته کارهای خوب را به خوبی انجام دهد و از سوی دیگر باید مراقب آفات عمل

۱. برخی از کارهایی که در قرآن کریم سبب حبط همه‌ی اعمال نیکوی آدمی می‌شوند، عبارت‌اند

از: کفر (کهف/۱۰۵)، شرک (انعام/۸۸)، مرتد شدن و در حال کفر مردن (بقره/۲۱۷)، دروغ پنداشتن زندگی پس از مرگ (اعراف/۱۴۷)، مخالفت کردن با پیامبر اسلام (محمد/۳۲)، بی ادبی کردن به پیامبر اسلام (حجرات/۲) و مانند آن‌ها.

باشد، و گرنه از عمل خود بر طرفی نمی‌بندد. به نظر مولوی شکر باعث حفظ عمل می‌شود و به همین قیاس ناسپاسی سبب می‌شود که آثار کارهای نیکوی آدمی گم شود و از بین برود:

غم مخور که صد چنان بازت دهد	گر تو کردی شکر و سعی مجتهد
که شده ست آن حسن از کافر بری	ور نکردی شکر اکنون خون گری
أُمَّةَ الْإِيمَانِ أَصْلَحَ بِالْأَهْمِ	أُمَّةَ الْكُفْرَانِ أَضْلَحَ أَعْمَالَهُمْ
که دگر هرگز نبیند زان اثر ...	گم شد از بی شکر خوبی و هنر

(مثنوی، ۱/۵-۹۹۴)

اما موضوع مهمی که مولوی درباره‌ی محافظت از اعمال نیکو با ما در میان نهاده، این است که آلودگی ذهن و ضمیر انسان سبب نابودی آثار کارهای نیکو می‌شود؛ یعنی چنان چه انسان دل و ذهن خود را از اندیشه‌های ناصواب و خصلت‌های زشت پالوده و پیراسته نکرده باشد، حتی اگر شب و روز هم عبادت کند و کارهای خوب انجام دهد، این کارها تأثیر مثبتی در زندگی او برجای نمی‌گذارند. مثال بسیار زیبای مولوی این است که اگر کشاورزی با نهایت جدیت و تلاش گندم بکارد و تا آخرین لحظه‌ی برداشت گندم از آن مراقبت کند و آن را سالم در انبار ذخیره سازد، چنانچه انبار او از آفاتی مانند موش‌ها و حشرات پاک نباشد، بدیهی است که به زودی حاصل همه‌ی زحمات او بر باد خواهد رفت.

مثال بسیار زیبای دیگر این است که فرض کنید کسی در تاریکی شب با کوشش فراوان با بر هم زدن سنگ‌های چخماق جرقه‌های آتش تولید می‌کند، ولی دزدی در کنار او ایستاده و جرقه‌ها را خاموش می‌کند. طبیعی است که او با وجود همه‌ی تلاش‌های خود، در نهایت از نور و گرمای آتش بهره‌مند نخواهد شد. ما نیز این

گونه‌ایم. سال‌ها آداب و رسوم دینی و کارهای نیکو را به جا می‌آوریم، ولی دل ما از نورِ معنویت بهره‌ای بر نمی‌گیرد؛ چرا که دزدان فراوانی مانند هواهای نفسانی، خوهای ناپسند، نیت‌های ناصواب و شیطانی در انبار عبادات ما حضور دارند و آثار نیکوی آن‌ها را خنثا می‌کنند:

ما در این انبار گندم می‌کنیم	گندم جمع آمده گم می‌کنیم
می‌نیندیشیم آخر ما به هوش	کاین خلل در گندم است از مکر موش
موش، تا انبار ما حفره زده ست	وز فَنَش انبار ما ویران شده است
اوّل ای جان! دفع شرّ موش کن	وانگهان در جمع گندم جوش کن
بشنو از اخبار آن صدر صُـدور	لا صَلوَةَ تَمَّ إِلَّا بِالْحُضـُور
گرنه موشی دزد در انبار ماست	گندم اعمال چل ساله کجاست؟
ریزه ریزه صدق هر روزه چرا	جمع می‌ناید در این انبار ما؟
بس ستاره‌ی آتش از آهن جهیـد	و آن دل سوزیده پذیرفت و کشید
لیک در ظلمت یکی دزدی نهان	می‌نهد انگشت بر استارگان
می‌کُشد استارگان را یک به یک	تا که نفروزد چراغی از فلک

(مثنوی، ۱/ ۳۸۶-۳۷۷)

۶- کافی نبودن عمل برای دستیابی به حقیقت (ترکِ عمل)

یکی از حقایقی که هر انسانی در طول زندگانی خود آن را تجربه می‌کند، این است که بسیاری از تلاش‌ها و برنامه‌ریزی‌های انسان به نتیجه‌ی مطلوب نمی‌رسند و ای بسا نتیجه‌ی مطلوب از راهی کاملاً غیرمنتظره به دست آید. به نظر مولوی این مسئله دلیل مهمی دارد و آن این است که اعمال ما تنها علت دستیابی ما به اهدافمان نیستند و انسان در پایان مجاهدت و سلوک خود در می‌یابد که ریاضت‌ها و تلاش‌های او عامل

دست‌یابی‌اش به حقیقت نیستند و تنها خداست که انسان را به کمال می‌رساند. ممکن است که این سخن مولوی دستاویزی برای ترک عمل و روآوردن به کاهلی و تنبلی شود، اما باید دانست که رسیدن به این مقام بلند؛ یعنی درکِ کافی نبودن اعمال در سلوک معنوی، در گرو آگاه شدن به این دو خطاست: خطای عمل و خطای وجود. مادام که کسی مرتکب این دو خطا نشود، در نمی‌یابد که برای رسیدن به حقیقت باید هستی خود و عمل خویش را رها کند و تسلیم خدا شود و همه‌ی نکته در این جاست که بدون ارتکاب آن دو خطا نمی‌توان به آن هدف والا دست یافت؛ بنابراین با طی کردن مرحله‌ی عمل است که می‌توان به کافی نبودن اعمال پی برد و به بی‌عملی پسندیده دست یافت. انسان آن قدر باید تلاش کند که سرانجام دریابد که نباید تلاش کرد!:

یار را چندین بجویم جد و چست که بدائم که نمی‌بایست جست

(مثنوی، ۶/۴۱۷۷)

مولوی خود در عنوان ابیات ۴۱۷۵ به بعد در دفتر ششم می‌نویسد: «بیان مجاهد که دست از مجاهده باز ندارد، اگرچه داند بسطت عطای حق را که آن مقصود از طرف دیگر و به سبب نوع عمل دیگر بدو رساند که در وهم او نبوده باشد و همه وهم و اومید در این طریق معین بسته باشد، حلقه‌ی همین در می‌زند، بوک حق تعالی آن روزی را از در دیگر بدو رساند که او آن تدبیر نکرده باشد، «وَاِیْرِزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا یَحْتَسِبُ»، «الْعَبْدُ یُدْبِرُ وَاَللّٰهُ یُقَدِّرُ» و بود که بنده را وهم بندگی بود که مرا از غیر این در برساند، اگرچه من حلقه‌ی این در می‌زنم، حق تعالی او را هم از این در روزی رساند، فی‌الجمله این همه درهای یک سرای است.»

برای نمونه کسی برای رسیدن به سودی رنج سفرهای بسیار را بر خود هموار می‌سازد، اما سود واقعی او در دیار خود او بوده است، یا آن کودک حلوا فروش

گریه می‌کرد و پول حلوای خود را از شیخ احمد خضرویه می‌خواست، ولی خداوند خود پول او را از راهی دیگر به او رساند (مثنوی، ۶/۴۱۸۵). به همین دلیل بسیاری از طمع‌ها و امیدهای انسان او را به سویی می‌کشاند و سود حقیقی او از سویی دیگر به او می‌رسند.

نکته‌ی مهم این است که خداوند گاه باعث می‌شود که کارهای ما به نتیجه‌ی دل‌خواه نرسند یا این که از راهی دیگر و با کاری دیگر به نتیجه‌ی مطلوب برسیم. خداوند از این نوع مداخله‌ها در فرایند اعمال ما دو هدف عمده دارد: رسانیدن ما به مقام بلند حیرانی و اثبات نادانی و ناتوانی ما. ما از طریق دیدن ضعف‌ها و کاستی‌های خود است که از اعتماد به نفس کاذب رهایی می‌یابیم و بی‌قرارانه در پی اصلاح عیوب و نقص‌های خود بر می‌آییم:

در طمع فایده‌ی دیگر نهد	و آن مرادت از کسی دیگر دهد
این طمع در بسته در یک جای سخت	کآیدم میوه از آن عالی درخت
آن طمع ز آن جا نخواهد شد وفا	بل ز جای دیگر آید آن عطا
آن طمع را پس چرا در تو نهاد؟	چون نخواستت ز آن طرف آن چیز داد
از برای حکمتی و صنعتی	نیز تا باشد دلت در حیرتی
تا دلت حیران بود ای مستفید!	که مرادم از کجا خواهد رسید؟
تا بدانی عجز خویش و جهل خویش	تا شود ایقان تو در غیب، بیش
هم دلت حیران بود در مُتتجع	که چه رویاند مُصَرَّف زین طمع؟
طمع داری روزی ای در درزیی	تا ز خیاطی بری زر تا زیی
رزق تو در زرگری آرد پدید	که ز وَهْمَت بود آن مَكْسَب بعید
پس طمع در درزیی بهر چه بود؟	چون نخواست آن رزق زان جانب گشود

بهر نادر حکمتی در علم حق که نشت آن حکم را در ماسبق
(مثنوی، ۶ / ۴۲۰۰-۴۱۸۹)

این سخن به ویژه وقتی اهمیت می‌یابد که سالک طریق بداند که مطلوب و محبوب
یگانه‌ی او، یعنی خداوند متعال، که غایت نهایی همه‌ی تلاش‌ها و کوشش‌هایش بوده
است، همیشه و همه جا با او بوده و حتی یک لحظه هم از او دور نشده است. آن
گاه است که سالک کافی نبودن همه‌ی مجاهدت‌ها و سیر و سفرهایش را درمی‌یابد،
اما به نظر مولوی، بدون آن سفرها و ریاضت‌ها، نمی‌توان خدا را در دل خود یافت.

حکایت فقیر بغدادی که در طلب گنج به مصر رفت و در آن جا دریافت که گنج
در خانه‌ی خودش بوده، دقیقاً برای نشان دادن همین معنی است. درست است که
گنج در خانه‌ی او بود، ولی بدون آن سفر دراز او نمی‌توانست این مسئله را دریابد.
در واقع سالک در پایان سلوک معنوی خود در می‌یابد که مطلوب او همیشه با
خودش بوده است، ولی برای فهمیدن این نکته باید سفر کند و به خود بازگردد:

آن معیت کی رود در گوش من تا نگردم گرد دوران زَمَن؟
کی کنم من از معیت فهم راز جز که از بعد سفرهای دراز؟
حق معیت گفت و دل را مَهر کرد تا که عکس آید به گوش دل نه طرد
چون سفرها کرد و داد راه داد بعد از آن مَهر از دل او برگشاد
چون خطائین آن حساب باصفا گرددش روشن ز بعد دو خطا
(مثنوی، ۶ / ۴۱۸۱-۴۱۷۸)

۷- عمل بلا عوض

سودجویی و منفعت‌طلبی یکی از ویژگی‌های طبیعی و غریزی انسان است و شاید
انسانی را نتوان یافت که عملی را انجام دهد و طالب هیچ سودی نباشد. انسان‌ها ذاتاً

بازرگان پیشه‌اند و هنگام انجام هر عملی ناچار به سودهای احتمالی آن می‌اندیشند و چنان چه عملی فاقد هرگونه سودی باشد، بدیهی است که هیچ انسانی انگیزه‌ای برای اقدام به آن نداشته باشد. همین سودگرایی سبب شده است که یکی از رایج‌ترین الگوهای رابطه‌ی بین خدا و انسان رابطه‌ی بازرگان با بازرگان باشد.^۱ در چنین رابطه‌ای انسان به منزله‌ی یک بازرگان در یک سوی رابطه و خدا هم به منزله‌ی بازرگانی دیگر در سوی دیگر رابطه قرار می‌گیرد و این دو در داد و ستدی دائمی کالاهایی را با هم مبادله می‌کنند و بهایی را هم دریافت می‌کنند یا می‌پردازند.

کالاهای این تجارت عبارت‌اند از کارهای نیکو، نیت‌های خالص، آبرو، مال، جان، فرزند و مانند آن‌ها و بهای این معامله نیز بهشت، رضایت خدا و آرامش خاطر است. البته در این رابطه خدا نوعاً خریدار است و انسان فروشنده؛ چراکه خدا بی‌نیاز است و توقع سودی ندارد. به هر حال در این نوع نگاه به رابطه‌ی انسان و خدا که در بادی امر مطلوب به نظر نمی‌رسد، جنبه‌هایی کاملاً انسانی و طبیعی وجود دارد و با ویژگی‌های ذاتی انسان‌ها هماهنگ است و نباید بی‌دلیل آن را نکوهش کرد و کنار گذاشت. به هر حال انسان حتی عمل کوچکی مانند سلام کردن را هم بی‌طمع سودی انجام نمی‌دهد. از این رو، در مراحل ابتدایی پرورش و تربیت افراد باید از سود به عنوان انگیزه‌ای حرکت بخش بدانیم:

تا نبیند کودکی که سبب هست او پیاز گنده را ندهد ز دست
این همه بازار بهر این غرض بر دکان‌ها شسته بر بوی عوض

۱. جالب این جاست که در قرآن کریم نیز این شیوه از رابطه‌ی انسان و خدا به رسمیت شناخته

شده است؛ برای نمونه، رک. قرآن کریم، فاطر/۲۹؛ صف/۱۰؛ بقره/۲۰۷ و توبه/۱۱۱.

صد متاع خوب عرضه می‌کنند واندرون دل عوض‌ها می‌تند
 یک سلامی نشنوی ای مرد دین که نگیرد آخرت آن آستین
 بی طمع نشنیده‌ام از خاص و عام من سلامی ای برادر والس‌لام

(مثنوی، ۶۰/۳ - ۳۳۵۴)

نه تنها کسانی که در مراحل پایین معرفت و دانایی اند، بلکه سالکان و عارفان هم در اندیشه‌ی سود هستند و آن همه ریاضت و مجاهده را به امید دستیابی به سودهای والای معنوی انجام می‌دهند و فقط خداوند بزرگ بی‌نیاز است که در کارهای خود سودگرا و منفعت‌طلب نیست و البته تعداد بسیار اندکی از افراد که از خود گذشته و در خدا فانی گشته‌اند، نیز در کارهای خود به هیچ روی در پی سود و نفع نیستند:

این ریاضت‌های درویشان چراست؟ کان بلا بر تن بقای جان‌هاست
 تا بقای خود نیابد سالکی؟ چون کند تن را سقیم و هالکی
 دست کی جنبد به ایشار و عمل تا نیند داده را جانش بدل
 آن که بدهد بی امید سودها آن خدای است آن خدای است آن خدا
 یا ولی حق که خوی حق گرفت نور گشت و تابش مطلق گرفت
 کاو غنی است و جز او جمله فقیر کی فقیری بی عوض گوید که گیر ...
 جز سلام حق، همین آن را بجو خانه خانه جا به جا و کو به کو
 از دهان آدمی خوش مشام هم پیام حق شنودم هم سلام
 وین سلام باقیان بر بوی آن من همی نوشم به دل خوش‌تر ز جان
 زان سلام او سلام حق شده ست کاتش اندر دودمان خود زاده ست

(مثنوی، ۶۳/۳ - ۳۳۴۹)

برخی از انسان‌ها به درجه‌ای از کمال دست می‌یابند که بدون چشم‌داشت پاداش و سپاس، کارهای نیکو را انجام می‌دهند و جز رضایت خداوند مهربان هیچ توقعی از هیچ کس ندارند. مولوی در بیان این که «ثواب عمل عاشق از حق، هم حق است»، می‌گوید:

آن جزای دل‌نواز جان‌فزا	حَبِّذا آن شرط و شادا آن جزا
دست‌مزد و اجرت و خدمت هم اوست	عاشقان را شادمانی و غم اوست
عشق نبود هرزه سودایی بود	غیر معشوق ار تماشایی بود
هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت	عشق آن شعله‌ست کاو چون برفروخت

(مثنوی، ۱/۵-۵۱۵)

و کسی که به این مقام والا دست یابد، همه‌ی جهان بر وفق مراد او می‌گردد و هیچ اندوهی به دل او راه پیدا نمی‌کند:

چون قضای حق رضای بنده شد	حکم او را بنده‌ای خواهنده شد
نی تکلف نی پی‌مزد و ثواب	بلکه طبع او چنین شد مستطاب
زندگی خود نخواهد بهر خود	نی پی ذوق حیوه مُستلذ
هر کجا امرِ قِدم را مسلکی است	زندگی و مردگی پیشش یکی است
بهر یزدان می‌زید نی بهر گنج	بهر یزدان می‌مُرد نه از خوف و رنج
هست ایمانش برای خواست او	نی برای جنت و اشجار و جو
ترک کفرش هم برای حق بود	نی ز بیم آن‌که در آتش رود
این چنین آمد ز اصل آن خوی او	نی ریاضت نی به جست و جوی او
آن گهان خندد که او بیند رضا	هم چو حلوا ی شکر او را قضا
بنده ای کش خوی و خلقت این بُود	نی جهان بر امر و فرمانش رود؟...

(مثنوی، ۱۵/۳-۱۹۰۶)

منابع

- قرآن کریم (۱۳۷۷)، ترجمه‌ی محمد مهدی فولادوند، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- بازرگان، مهدی (۱۳۳۴)، *راه طی شده*، تهران، کانون معرفت
- حافظ شیرازی (۱۳۶۲)، *دیوان حافظ*، به تصحیح و توضیح دکتر پرویز ناتل خانلری، تهران، شرکت سهامی (خاص) انتشارات خوارزمی
- حکیمی، محمد رضا و همکاران (۱۳۷۱). *الحیاء*، جلد اول، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی
- خیّام نیشابوری (۱۳۶۸)، *رباعیات حکیم عمر خیّام نیشابوری*، به تصحیح محمد علی فروغی و قاسم غنی، تهران، هیرمند
- زمانی، کریم (۱۳۸۴)، *میناگر عشق*، تهران، نی
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۳)، *تفرج صنع*، تهران، صراط
- شریعتی، علی (۱۳۷۰)، *نیایش*، تهران، الهام
- عطّار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۷۲)، *تذکرة الاولیاء*، بررسی، تصحیح متن، توضیحات و فهارس، محمد استعلامی، تهران، زوآر
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۷۶)، *رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی*، تهران، زوآر
- گولپینارلی، عبدالباقی (۱۳۷۱)، *نثر و شرح مثنوی شریف*، ترجمه و توضیح توفیق. ه. سبحانی. تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- محمدی ری شهری، محمد (۱۳۶۲)، *میزان الحکمه*، جلد اول، قم، مکتب الاعلام الاسلامی
- مستملی بخاری، ابو ابراهیم اسماعیل بن محمد (۱۳۶۳)، *شرح التّعرّف لمذهب التّصوّف*، مقدمه، تصحیح و تحشیه‌ی محمد روشن، تهران، اساطیر
- مطهری، مرتضی (۱۳۵۷)، *علل گرایش به مادیگری*، تهران، صدرا
- هریس، تامس آنتونی (۱۳۸۷)، *وضعیت آخر*، ترجمه‌ی اسماعیل فصیح، تهران، زریاب
- Nourmohammadi; E (۱۹۸۸). *A Contrastive Analysis of Cohesion in English & Persian.M.*

A Thesis: Shiraz University.



پروپوزیشن گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی